

گونه گون

(ماهنامه فرهنگی - اجتماعی)

دوره دوم

سال سوم - شماره ۲۸ - فوریه ۲۰۰۹ - بهمن ۱۳۸۷

Gouné Goun

سکوت نیست

بگذار تا ببارد باران
باران وهمناک
در ژرفی شب
این شب بی پایان
بگذار تا ببارد باران
اینک نگاه کن
از پشت پلک پنجره، باران را
و گوش کن به این ترنم تکرار
و گوش کن که در شب
دیگر سکوت نیست
این صدای باران است...

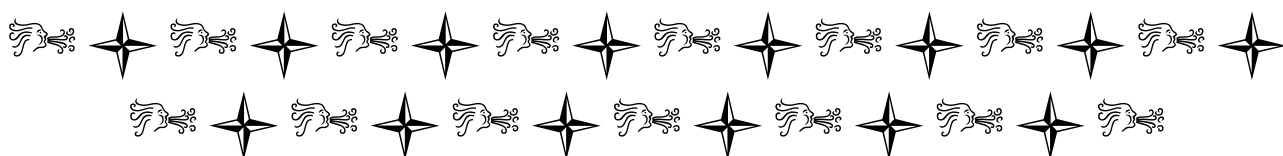
حمید مصدق

در این شماره می خوانید:

- * برابری زن - مرد، پس از ظهور حضرت!
- * گوادلوپیا بیا خیزید! ما بیداریم!
- * گزارشی از دانشگاه امیر کبیر
- * اطلاعیه‌های سندیکائی
- * عبادی اجرای حکم شلاق برای فعالان کارگری را محکوم کرد
- * مبارزه کارگران ایران برای افزایش حداقل دستمزد
- * جنگ در غزه
- * پرواز رهایی از آسمانه کوتاه!
- * خود کرده را تدبیر نیست...
- * از گورستان آغاز شد

نوروزتان پیروز

گونه گون ۸ مارس، روز جهانی زن را گرامی میدارد



نویسندگان مسئول مقالات خود هستند

درصد میرسد. اغلب توافق‌نامه‌های امضاء شده در مؤسسات در این رابطه «بدون محتوی» هستند. بامید روزی که زن و مرد از اسارت اربابان و استثمارگران رهایی یابیم!

گوادلوپها بپا خیزید! ما بیداریم!

روز ۲۰ ژانویه مردم گوادلوپ به پیشنهاد مجتمع «با هم بر علیه استثمار شدید» که باختصار بزبان کرئول آنرا LKP میخوانند دست به اعتصاب زدند. در اولین برخورد بنظر میرسید که داستان ساده افزایش دستمزد است. ۲۰۰ یورو به حقوق زحمتکشان کم درآمد اضافه کنید ما دوستان خوبی می‌شویم، زندگی مانند گذشته ادامه خواهد یافت و مغازه‌ها بسته نخواهند شد. پمپ بنزین‌ها بکار خود مشغول خواهند شد. بیکاران در گوشه و کنار ولو بوده و توریست‌ها هم برنزه خواهند شد. حکایت پول و افزایش دستمزد؟ باین سادگی نیست. اینجا ما برای کسب چیزی مبارزه نمی‌کنیم بلکه در وحله نخست بر علیه چیزی بپا خاسته‌ایم. اینجاست که ناگهان LKP «با هم بر علیه استثمار شدید» ظاهر میشود. بهره‌کشی رنگش را روی صورتش دارد، رنگ آدم سفیدپوست. اینجاست که همه چیز سر در گم میشود.

رهبان اعتراضات مردم گوادلوپ Elie Domota الی دوموتا بدون نفرت، لیکن با نکوهش صحبت می‌کند. «چهار صد سال است که آنها بر دوش ما سوارند. این قضیه باید روزی تمام شود، این امر باید هم اکنون پایان پذیرد». اینست که چهار قرن دوموتا برای این مبارزه نهایی منتظر است. هیچ رهبان آنتیلی هرگز جرأت نکرده بود یعنی نه میدانست و نه توانایی هدایت این حرکت عظیم اجتماعی را داشت.

Elie بزبان کرئول یعنی منتخب (L'élú) اسم کوچکش موسی است. از روی اسمش او را چون مسیح می‌نگرند فقط یک قدم مانده که به آنجا برسد. خیلی از گوادلوپها او را از نزدیک دیده‌اند. پیغمبر یا رهبری که مردمش را از برده‌داری استثمارگران آزاد خواهد کرد، نقشی که برای این آدم قوی هیکل تراشیده شده است؟ بیش از یک ماه است که ال‌کاپ LKP انقلاب آرام گوادلوپ را هدایت می‌کند. او با آرامش معمولی می‌خندد و از نقشی که به او محول شده غافل نیست. او می‌گوید:

برابری زن - مرد، پس از ظهور حضرت!

در آستانه ۸ مارس روز جهانی زنان، گزارشی از شورای اقتصادی، اجتماعی و محیط زیست (CESE) فرانسه انتشار یافته که در آن موانعی را که برای رسیدن به برابری دو جنس در بازار کار علاوه بر نابرابری‌های موجود دیگر عرض وجود میکنند، بر ملا میسازد.

گزارش اشاره بر آن دارد که: برابری بین زن و مرد هنوز صورت نگرفته است. در خانواده، بازار کار یا در دنیای سیاست، تبعیض به اشکال گوناگون خود را نشان میدهد. علیرغم پیشرفتهای اساسی طی چهل سال اخیر که توسط زنان کسب شده، نابرابری همواره سد راه پیشرفت جامعه ماست. گزارشگر خانم پیرت کروز ماری Pierrette Crosemarie که عضو سندیکای C.G.T میباشد اعلام میدارد: «کار پایان نیافته است» و از آن بیم دارد که تأثیر بحران جاری برای زنان نتایج وحشتناکتری داشته باشد. او اضافه میکند: چنانچه کار نیمه وقت یا کارهای جزئی دیگری که در سالهای دهه ۹۰ گسترش چشمگیری یافته، امروز ۸۲ درصد انجام دهندگان این قبیل مشاغل زنان هستند. تصمیم دولت در دوره صدارت لاوال Laval در سال ۱۹۳۵ زنانی را که شوهرانشان شاغل بودند اخراج میکردند، تاریخ نشان میدهد که در دوره‌های رکود آسیب‌پذیری زنان بیشتر از همکاران مذکرشان میباشد. در گزارش توصیه شده است که: «برابری در دنیای سیاست، ما فوراً خواهان آن هستیم.» باید «وسایل اجباری» برای رسیدن سریع باین هدف را بوجود آورده و «دولت باید سرمشق و نمونه باشد» در این زمینه که زنان را از پست‌های پر مسئولیت کنار نگذاشته و بعلاوه یک وزیر تمام وقت که مسئولیتش بطور اختصاصی مربوط به «مسائل تساوی و برابری شغلی» باشد در نظر گرفته شود.

اصل «کار برابر، مزد یکسان» که از سال ۱۹۷۲ در چهار قانون بارها تائید شده، تنها روی کاغذ مانده و در عمل از آن خبری نیست. در بخش خصوصی زنان با کیفیت برابر ۱۹ درصد کمتر از مردان مزد میگیرند. در شغل‌های خدمات درمانی اختلاف دستمزد به ۲۷

یادآوری مارکسیست یا انقلابی معمولی نیست. این رنگ، رنگ شورشیان سال ۱۸۰۱ که بر علیه فرستاده اولین کنسول مبارزه می کردند بود. قهرمانان دوموتا بیشتر از تاریخ مبارزات مردم آنتیل مایه میگیرند، کسانی چون دلگره (Delgrès)، توسن لوورتور (Toussaint Louverture)، سولیتود (Solitude)، ایگناس (Ignace)، تالومومبا یا لوترکینگ.

LKP امسال ۱۴ فوریه سالروز کشتار مردم در محل مول Le Moule گوادلوپ را با یک راهپیمائی بزرگ گرامی داشت. مول مهد نیشکر و سمبل اعتصاب گوادلوپ، ژوستینین Justinien، سردو Serdot، درنون Dernon و بالاخره یک زن آستن مارینیان دولاک Marignan Dulac در روز پنجشنبه ۱۴ فوریه ۱۹۵۲ با گلوله پلیس ضد شورش (CRS) فرانسه به هلاکت رسیده و چهارده نفر زخمی شدند. اعتصاب کارگران نیشکر سه ماه و نیم طول کشید و گوادلوپیها باین کشتار جنایت سنت والنتن میگویند.

در ۱۹۵۲ شانزده کارخانه نیشکر در گوادلوپ وجود داشت. بطور مثال در بون مر Bonne Mère جائیکه در نوامبر ۱۹۵۱ اعتصاب شروع شد. کارگران درخواست افزایش دستمزد داشتند که باید همتراز حقوق کارگران در فرانسه باشد. این حرکت اعتصابی از قانون ۱۶ مارس ۱۹۴۶ که کولونیها را یکسان و همتراز با استانها و دپارتمنهای دیگر اعلام میکرد بشدت متأثر بود. کارگران کار را معلق کردند.

در طی هفتهها حرکت اعتراضی گسترش یافته و به کولونهای کوچک و کشتکاران دیگر که خواهان قیمت بهتری برای هر تن نیشکر بودند سرایت نمود. در واقع «اینست ترکیبی که آتش را در خرمنها افکند».

او سومین بچه از یک خانواده ۶ نفری که تنها یک دختر دارند میباشد. مادرش در خانهها کلفتی میکرد که الان همان شغل را بعنوان نظافتچی در سالن غذاخوری یک مدرسه انجام میدهد. دوران کودکی اش را در یک محله مردمی گوادلوپ گذرانده است. او از پائین اجتماع برخاسته است. او میگوید: «قسمت بزرگی از آنچه که من هستم در آنجا شکل گرفته است».

پدرش کارگر نجاری که شیفته فرانسوا میتران بود همواره به سیاست علاقه داشت. الی میتوانست به اسم فرانسوا نامیده شود. یکی از دوستان قدیمی اش بنام پاتریس خوانده میشود چون پدرش لومومبا قهرمان

«مردم به رهبر یا نجاتدهنده برتر نیاز ندارند» بلکه به کسانی نیاز دارند که حرکت مردم را هماهنگ سازند.

او آنچنان «سیاه» نیست. آستینش را بالا زده و دستش را نشان می دهد. «شما رنگ پوست مرا می بینید. آنها اصلاً هیچی نمی بینند». «اینجا هنگامیکه بچه ای به رنگ روشن متولد میشود، می گویند که خیلی خوب شده است.»

برای اولین بار هنگامی که مذاکراتشان قطع شد نماینده دولت یا فرماندار میز مذاکره را ترک میکند چون که از طرف یک نماینده منتخب مورد دشنام و ناسزا قرار گرفته بود. سفیدها همراه با اعضای اداری دیگر نماینده دولت را همراهی کردند. فقط یک سیاه باقی ماند مارسیتال آرکونت (Martial Arconte)، نماینده مرکز مدیریت کار گوادلوپ که نخواست بلند شود. دوموتا در اینجا گفت «سخت است آرکونت!» همه خندیدند. یک سندیکائی خوب، محکم نه خشکاندیش رهبر سندیکای UGTG، سندیکای با نفوذ و اکثریت در جزیره، میداند بدون عیب و نقص کی فشار وارد آورده و کجا آن را ول کند. اگر احتیاج شد نیروی خود را به نمایش بگذارد. او بدون مأمور محافظ جابجا نمیشود.

آنچه که دوموتا را قادر میسازد به هدفهای سیاسی اش برسد جای دیگریست. او این قابلیت را دارد که وقتش را تنظیم کرده و جهت سمبلها را درست بکار گیرد.

عده ای معتقدند که روز ۲۰ ژانویه، روز به قدرت رسیدن او، برای شروع حرکت اجتماعی بطور اتفاقی انتخاب نشده است. یا اینکه اولین گردهمایی رسمی با وزیر ماوراء بحار ایو ژگو (Yves Jégo) روز ۴ فوریه صبح خیلی زود تصادفی نبوده است. این روز در سال ۱۷۹۴، از طرف کنوانسیون، برده داری در کولونیها لغو گردید. یکسال قبل از آن شورش شدیدی در گوادلوپ در گرفت، تنها جزیره ای که فرمان لغو برده داری در آنجا اجرا خواهد شد، قبل از آنکه ناپلئون دوباره برده داری را برقرار نماید.

این قضیه در مدرسه به هنگام درس تاریخ برای دوموتا آشکار میشود. بطور دقیق، ناپلئون در دوران لشکر کشی ایتالیا میگوید: «چگونه میتوان مرا بعنوان قهرمان معرفی نمود، کسی که برده داری را دوباره برقرار نمود؟»

رنگ قرمز، علامت شناسائی ال کاپ LKP یک

بکنند با مرگ روبرو خواهد شد.» ژاندارمها خیلی زود سر و کله‌شان پیدا شد.

آنها نوار کاست را ضبط کرده و صاحب امتیاز کانال تلویزیون و خبرنگار مربوطه را برای سؤال و جواب به مرکز ژاندارمری بردند. دو ساعت تمام آنها را مورد بازخواست قرار دادند و چون برنامه به زبان کرئول Cerole بود مترجمین را فرا خواندند.

خبرنگار پرسشگر اشاره میکند که آنها میخواستند بدانند من در باره آقای دوموتا چگونه فکر میکنم چرا من این تیپ سئوالها را انتخاب کردم و او یعنی سخنگوی LKP چه فکر میکرد. خبرنگار جا نخورد و در جواب گفت که او بجای جواب‌دهنده سئوالها فکر نمیکند.

هنگامی که ژاندارم کاغذی را به او داده امضا کند و خود را در خدمت ژاندارمری قرار دهد خبرنگار رد کرده و با فریاد «گوادلوپیه‌ها بپا خیزید» ژاندارمها را خلع سلاح میکند.

حمید باقری

گزارشی از دانشگاه امیرکبیر

سه‌شنبه ۶ اسفند ۱۳۸۷

خبرنامه امیرکبیر: روز گذشته همزمان با حضور گسترده و سازماندهی شده افراد خارج از دانشگاه برای اجرای پروژه دفن شهید، دانشجویان دانشگاه امیرکبیر علیرغم تمامی فشارها به این پروژه اعتراض کردند.

تمهیدات گسترده برای جلوگیری از شکل‌گیری اعتراض

نیروهای امنیتی با همکاری مسئولین وزارت علوم و دانشگاه امیرکبیر از هفته‌های گذشته تمامی تمهیدات لازم را اندیشیده بودند تا این مراسم بدون هیچگونه اعتراضی برگزار شود. تقاضای رهایی ریاست دانشگاه امیرکبیر برای ادامه بازداشت ۴ دانشجوی در بند این دانشگاه، ممنوع‌الورود کردن ۱۲ دانشجوی پلی‌تکنیک از ابتدای هفته جاری و تماس با خانواده‌های دانشجویان معترض برای تحت فشار قرار دادن آنها از جمله اقدامات انجام شده برای ممانعت از شکل‌گیری هرگونه اعتراضی بود.

علاوه بر آن طی روزهای گذشته پس از آنکه دانشجویان دانشگاه امیرکبیر طی ۲ روز متوالی با

استقلال کنگو را می‌شناخت. پاتریس تاسیتا (Patricé Tacita)، وکیل، شاعر و یکی از بنیان‌گذاران ال کاپ LKP میگوید: «الی جوهر مبارزاتی‌ای دارد که از خیلی دور می‌آید او جزو جوانان کارگر مسیحی و من در یک سازمان میهنی و استقلال طلب دانش‌آموزان و دانشجویان Uneeg» بودیم آنها ۱۴ سال داشتند «او کسی است که خیلی زود با بیعدالتی اجتماعی در افتاد. اگر امروز عده زیادی از مردم بطرف او گرویده‌اند برای آنست که او کاملاً مردم و زندگیشان را می‌شناسد. او ریتم مردم و حتی طبل‌خانه‌هایشان را نیز می‌شناسد.»

دوموتا موفق شده بهتر از هر زمانی جنبش فرهنگی و حرکت سندیکایی و اجتماعی را بهم پیوند زند و با رو آوردن جوانان باین حرکت رنگ برتر و برجسته‌تری بر آن بخشد.

یکی از جنبش‌های فرهنگی اصلی گوادلوپ باسم آکیو (AKYO)، که شامل موسیقیدانان، نقاشان و روشنفکران است متحد سندیکای UGTG از زمانهای دور است. در مدت مذاکرات سندیکا با دولت و اربابان، در خارج از سالن مذاکره، طبل‌ها به صدا درآمده بدون آنکه لحظه‌ای قطع شود تا به نمایندگانشان نیروی لازم را بدهد. بین سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۰ عده زیادی از روشنفکران که تحت‌تأثیر مارکسیسم بودند به گوادلوپ برگشتند. آنها به کسب تجربه پرداختند. «موفقیت آنها اینست که بذر شناخت را در میان بچه‌هایشان پراکندند. ما به این نسل تعلق داریم». پاتریس تاسیتا توضیح میدهد. او در یکی از اشعارش میگوید: «ما خودمان طبل شده‌ایم، امشب رهسپار خواهیم شد.»

امروز ال کاپ LKP خواهان آنست که قیمت صد قلم از اجناس ضروری مردم را ۲۰ درصد کاهش دهد. مذاکرات و کشمکش سندیکا با نمایندگان و کارفرمایان و دولت به نتیجه قطعی نرسیده است.

دولت مدت‌ها صدای اعتراض مردم آنتیل را ناشنیده گرفت. وقتی شورش گسترش یافت دولت ژاندارم‌ها و نیروی انتظامی را به کمک اربابان و کارفرمایان گسیل داشت. در پایان بد نیست به نمونه‌ای از کار مأموران ژاندارمری اشاره شود. روزی که الی دوموتا سخنگوی ال کاپ LKP روی آنتن تلویزیون کانال ۱۰ در گوادلوپ اعلام کرد که: «اگر کسی تار مویی از سر یکی از اعضای ال کاپ LKP

با انتقال دانشجویان به بیمارستان‌ها، نیروهای اطلاعاتی با حضور در بیمارستان‌ها مانع از پخش وضعیت دانشجویان مجروح شده‌اند.

بازداشت دانشجویان

پس از دفن تابوت‌ها همراه با ضرب و شتم دانشجویان و پایان نمایش پروژه دفن شهید، بازداشت دانشجویان معترض و انتقال آنان به بازداشتگاه‌ها شروع شد. تعدادی از دانشجویان که مورد ضرب و شتم هم قرار گرفته بودند در دقایق اولیه اتمام نمایش دفن شهید، بازداشت شده و درون‌های قرمز رنگی به نقاط نامعلومی انتقال داده شدند.

پس از آن مأمورین اطلاعاتی همراه با همکاری حراست دانشگاه امیرکبیر با استقرار در مقابل در خروجی درب‌های دانشگاه، دانشجویان را هنگام خروج از دانشگاه بازداشت می‌کردند. در حالی که برخی از دانشجویان به دلیل شرایط ناامن خارج از دانشگاه قصد داشتند تا برای چند ساعتی در دانشگاه بمانند، علیرضا رهایی ریاست دانشگاه امیرکبیر با اعلام اینکه هیچ دانشجویی نمی‌تواند بعد از ساعت ۷ در دانشگاه باشد، از انتظامات دانشگاه خواست تا دانشجویان را از دانشگاه اخراج کنند. همزمان مأموران اطلاعاتی با همکاری انتظامات دانشگاه امیرکبیر با استقرار در خروجی درب‌های دانشگاه به شناسایی و بازداشت دانشجویان معترض پرداختند.

بر طبق آخرین آمار بدست آمده در بعدازظهر روز گذشته بیش از ۷۰ دانشجو بازداشت شدند که اکثر این دانشجویان به کلانتری ۱۰۷ میدان فلسطین منتقل شدند، اما از محل نگهداری برخی از بازداشت‌شدگان اطلاعی در دست نیست. همچنین برخی از دانشجویانی که به کلانتری ۱۰۷ منتقل شده بودند از آنجا به نقاط نامعلومی منتقل شدند. مأموران حراست و برخی از افراد بسیج دانشگاه امیرکبیر با حضور در این کلانتری به شناسایی دانشجویان فعال پرداختند. از کلیه دانشجویان منتقل شده به کلانتری ۱۰۷، عکس‌برداری و انگشت‌نگاری انجام و کارت دانشجویی آنان ضبط شده است. دانشجویان مورد فحاشی مأموران کلانتری و نیروهای امنیتی قرار گرفتند و نیروهای امنیتی به شدت نسبت به شعار «مرگ بر دیکتاتور» عصبانی بودند. تا بامداد صبح روز سه‌شنبه بیش از ۴۰ نفر از دانشجویان آزاد شده‌اند اما هنوز نزدیک به ۳۰ نفر از دانشجویان در بازداشت به سر می‌برند.

برگزاری تحصن و تجمع اعتراضی مخالفت خود را با اجرای پروژه «دفن شهید» ابراز داشتند، مسئولین نحوه برگزاری این مراسم را تغییر داده و آن را به یک مراسم عمومی تبدیل کردند تا با خیالی آسوده نیروهای اطلاعاتی و سپاهی را وارد دانشگاه کنند. همچنین از روز یکشنبه بیلبوردهای تبلیغاتی در این زمینه در نقاط مختلف شهر تهران نصب شد. یکشنبه شب نیز آیت‌الله خامنه‌ای با انتشار پیامی از برگزاری این مراسم استقبال کرد تا بدین ترتیب تمامی زمینه‌ها برای دفن شهید بدون هیچ اعتراضی فراهم شود. وی در حالی برای اجرای دفن شهید در دانشگاه امیرکبیر پیام منتشر کرد که همزمان با شد ولی وی پیامی برای دفن شهید در آن دانشگاه صادر نکرد.

علاوه بر آن طی روزهای گذشته خبرگزاری‌های فارس و ایسنا و بسیاری سایت‌های زنجیره‌ای اقتدارگرایان با گزارش متعددی سعی کردند تا در فواید دفن شهید در دانشگاه‌ها بنویسند و یا دانشجویان معترض را مورد تهدید قرار دهند. در یکی از آخرین موارد یکی از این سایت‌ها گزارش کرد که طلاب بسیجی استان قم در حمایت از دفن شهید در دانشگاه امیرکبیر تجمع کرده‌اند.

اعتراض دانشجویان

اما با وجود تمامی فشارها، باز هم روز گذشته همزمان با دفن شهید، دانشجویان دانشگاه امیرکبیر این نمایش فریبکارانه را بر هم زدند.

دانشجویان با شعارهایی همچون «دیکتاتور زمانه شهید شده بهانه»، «مرگ بر طالبان، چه کابل چه تهران»، «بسیجی برو گمشو»، «توپ تانک بسیجی دیگر اثر ندارد»، «مرگ بر دیکتاتور»، «بسیجی بی‌عرضه قرآن کردی به نیزه» به سوءاستفاده حکومت برای ایجاد جو امنیتی در دانشگاه‌ها اعتراض کردند. مزدوران به ضرب و شتم دانشجویان پرداختند، عوامل مدعی اسلام که به چاقو، اسپری فلفل و وسایل ورزش‌های رزمی مجهز بودند، تمامی عقده‌های خود را با ضرب و شتم وحشیانه دانشجویان بروز دادند.

بیش از ۶۰ دانشجو بر اثر ضرب و شتم مجروح شدند که در حدود ۲۰ نفر از آنان به بیمارستان‌های مختلف انتقال داده شدند. حال ۳ نفر از مجروح‌شدگان وخیم می‌باشد. ضربات چاقو، پنجه بوکس و مشت بر بدن برخی از دانشجویان بوضوح آشکار است. همزمان

عبادی اجرای حکم شلاق برای فعالان کارگری را محکوم کرد

شیرین عبادی، رئیس کانون مدافعان حقوق بشر، اجرای احکام شلاق برای دو زن مدافع حقوق کارگران در شهر سنندج را محکوم کرد. بنا بر گزارش منابع محلی، سوسن رازانی و شیوا خیرآبادی، چهارشنبه گذشته در زندان مرکزی سنندج در استان کردستان شلاق خوردند.

مجازات‌هایی که از سوی دادگاه تجدیدنظر سنندج صادر شده بود، ۷۰ ضربه شلاق و ۹ ماه حبس تعلیقی برای سوسن رازانی و ۱۴ ضربه شلاق و ۴ ماه حبس تعلیقی برای شیوا خیرآبادی بود.

این احکام شلاق، به گفته کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران، به خاطر شرکت خانم‌ها رازانی و خیرآبادی در مراسم اول ماه مه، روز جهانی کارگر سال جاری در سنندج صادر شده بود.

این دو مدافع حقوق کارگران همراه با دو فعال حقوق کارگری، به نام‌های عبدالله خانی و سید غالب حسینی، در روز جهانی کارگر در سنندج بازداشت شده بودند.

بر اساس گزارش‌ها، آقایان خانی و حسینی نیز به زندان و شلاق محکوم شده‌اند.

شیرین عبادی، رئیس کانون مدافعان حقوق بشر و برنده جایزه صلح نوبل، در این مورد در گفتگو با «راديو فردا» اشاره کرد: «کنوانسیون منع شکنجه، مجازات‌هایی را که جنبه آزار بدنی دارد، در ردیف شکنجه شناخته و ممنوع اعلام کرده است.»

وی افزود: «شلاق هم از مصادیق اینگونه مجازات‌هاست. بنابراین، در ضوابط حقوق بشر، مجازات شلاق ممنوع است و من متأسفم که افرادی به علت فعالیت‌های کارگری به شلاق محکوم شدند؛ یعنی مجازاتی که برخلاف ضوابط حقوق بشر است.

«بی‌احترامی کامل به حقوق شهروندان ایرانی»

این نخستین احکام شلاق نبوده که برای فعالان مرتبط با مسائل کارگری به اجرا درآمده است.

در سال گذشته نیز دادگاه انقلاب سنندج، ۱۱ تن از کارگران بازداشت شده مراسم روز جهانی کارگر در سنندج را هر یک به تحمل ۱۰ ضربه شلاق محکوم کرد که این احکام از جمله برای صادق امجدی، فارس

اطلاعیه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی و حومه در خصوص پلمب دفتر کانون مدافعان حقوق بشر

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه بسته شدن دفتر کانون مدافعان حقوق بشر را محکوم می‌کند و با تأکید بر اساس اصل ۲۶ قانون اساسی خواستار انجام فعالیت آزادانه همه احزاب «جمعیت‌ها» انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی و یا اقلیت‌های دینی می‌باشد و هرگونه فشار، تهدید را بر فعالان عرصه‌های گوناگون غیرقانونی میداند و خواهان بازگشایی سریع این کانون است.

سندیکای کارگران شرکت واحد

اتوبوس‌رانی تهران و حومه

۱۳۸۷/۱۰/۵

بیانیه سندیکای کارگران نیشکر ۷ تپه در رابطه با دستگیری رحیم بسحاق

عبدالرحیم بسحاق عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه که روز یکشنبه چهارم اسفند ماه با حکم قاضی دادگاه شهرستان شوش به اداره اطلاعات مراجعه کرده بود همچنان در بازداشت بسر می‌برد و علیرغم حکم قاضی به ارجاع نامبرده به اداره اطلاعات و پیگیریهای مکرر خانواده‌اش، اداره اطلاعات شهرستان شوش همچنان از سرنوشت رحیم بسحاق اظهار بی‌اطلاعی می‌کند.

سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه با توجه به حکم قاضی دادگاه شهرستان شوش مبنی بر صدور حکم ممنوعیت خروج رحیم بسحاق از دادگاه و ارجاع وی به اداره اطلاعات شهرستان شوش، قاضی دادگاه و اداره اطلاعات شهرستان شوش را مسئول جان رحیم بسحاق میداند و خواهان پاسخ شفاف قاضی و اداره اطلاعات در مورد سرنوشت رحیم بسحاق و آزادی فوری و بی‌قید و شرط ایشان است.

سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه

پنجم اسفند ماه هشتاد و هفت

منافع کارگران پایبند باشند.»

اشاره این سازمان حقوق بشری به ماده ۲۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است که ایران از امضاکنندگان آن بوده و آن را به رسمیت شناخته است.

برگرفته از پیک سندیکا - نشریه سندیکای کارگران شرکت واحد

مبارزه کارگران ایران برای افزایش حداقل دستمزد بردوام است

سال ۸۷ هم دارد به پایان خود نزدیک میشود. امسال قرار بود تورم کاهش یابد و قدرت خرید طبقه کارگر با حقوق ماهی ۲۱۹ هزار تومان بالا رود. این وعده‌ای بود که روزهای آخر سال گذشته هنگام تعیین حداقل دستمزد برای آرام کردن شدت اعتراضات کارگران به پایین بودن دستمزد و سرسام آور بودن گرانی و هزینه‌های زندگی، از سوی مسئولین داده شد. طبق معمول چند سال اخیر، سال گذشته هم قبل از اعلام حداقل حقوق بازار وعده‌ها داغ بود. گفتند صبر کنید با طرحهای جراحی اقتصادی در دست اجرا حتما تورم را پایین می‌آوریم و وضعیت زندگی کارگران را بهبود می‌بخشیم! اما دیدیم که همچنانکه وعده‌های سالهای گذشته فقط به خاطر در انتظار معجزه نگه داشتن کارگران بود امسال هم چیزی غیر از آن نشد. گفتند افزایش حقوق کارگر باعث ایجاد گرانی و تورم بیشتر میشود! او با تلاش برای توهم پراکنی میان توده‌های کارگر خواستند چشم انتظار معجزه پایین آمدن تورم نگه‌شان دارند اما نتوانست کاری را از پیش ببرد و کارگران با اصرار بر خواست افزایش حقوق تقلاي خانه کارگر را خنثی و بی اعتبار کردند. خانه کارگر باز هم از تلاش برای مه‌آلود کردن فضای اعتراضی کارخانه‌ها و مراکز کارگری باز نایستاد، سال گذشته وقتی که دید کارگران مصرانه خواهان افزایش دستمزد هستند، کوشید خود را به صف جلو اعتراضات کارگری برساند و با طرح پیشنهاد ابتدا مبلغ ۴۰۰ هزار تومان ذهن طبقه کارگر را به خود معطوف دارد تا با حيله نبض اعتراضات را در دست بگیرد و با خرید وقت برای نمایندگان کارفرمایان و وزارت کار، در فضائی آرام و بدون سر و صدای کارگران، بتوانند یک سال دیگر زندگی و حرمت انسانی میلیونها نفر را در گرو تضمین سودهای

گویلیان و حبیب‌الله کلکانی به اجرا درآمدند. اجرای این احکام شلاق، انتقادهای گسترده‌ای را در میان سازمان‌های حقوق بشری، کارگری و سیاسی در داخل و خارج از ایران به همراه داشت.

این موضوع باعث شد که آیت‌الله هاشمی شاهرودی، رئیس قوه قضائیه، دستور توقف اجرای احکام ۱۰ ضربه شلاق برای سایر فعالان کارگری را صادر کند.

«دادگاه‌ها کاری نکنند که ایران متهم به نقض حقوق بشر شود»

خانم عبادی در گفتگو با رادیو فردا به این پرسش که چرا فعالان کارگری به تحمل شلاق محکوم می‌شوند، پاسخ داد: «اصولاً فعالیت برای احقاق حقوق کارگران، نه تنها نباید ممنوع باشد، بلکه باید از تحسین و ستایش جامعه نیز برخوردار شود، زیرا شق بالای حقوق بشر، حمایت از کارگران و طبقه‌ای است که نیازمند حمایت‌های حقوق بشری هستند.» رئیس کانون مدافعان حقوق بشر اضافه کرد: «در عین حال، چنین فعالیت‌هایی دارای جنبه سیاسی نیستند. این فعالیت‌ها، یک خواست مدنی و کارگری هستند.»

او از اینکه یک نفر به خاطر شرکت در مراسم اول ماه مه، روز جهانی کارگر، محاکمه و محکوم به تحمل ضربات شلاق بشود، ابراز تأسف کرد و ابراز امیدواری کرد: «دادگاه‌ها متوجه اینگونه مسائل باشند و بیش از این، کاری نکنند که ایران باز هم متهم به نقض حقوق بشر بشود.»

با این همه، به گفته کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران، «کارگران ایرانی که برای تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری خود تلاش می‌کنند، با سرکوب‌های مستمر دولتی مواجه می‌شوند. همچنین دولت و قوه قضائیه به طور مرتب، برای زندانی کردن و به سکوت کشاندن کارگران، سیستم قضایی را مورد سوءاستفاده قرار داده است.»

در این خصوص، می‌توان به مواردی مانند بازداشت منصور اسانلو و ابراهیم مددی، رهبران سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه اشاره کرد.

کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران از مقامات ایرانی خواست «به الزامات حقوقی بین‌المللی خود در به رسمیت شناختن حقوق بنیادین کارگران در آزادی شکل و تشکیل اتحادیه‌های کارگری برای حفاظت از

مبارزه کارگران برای افزایش حقوق بر اساس نیازهای واقعی خود بوده و از طرفی جواب ردی بر سینه خانه کارگر بوده که با چسباندن اتیکت نماینده کارگر بر پیشانی خود، در تلاش برای راضی کردن او و تن دادن به زندگی برده‌وار و غیرانسانی بوده است. واقعیت افزایش فقر بر کارگران در فردای بعد از دادن این گونه وعده‌ها، دیگر کمترین ابهامی برای هیچ کارگری که فقط از راه فروش نیروی کارش توانسته زنده بماند باقی نگذاشته. این گونه ارگانها نه تنها در خدمت منافع کارگران نیستند بلکه کاملاً برعکس وظیفه جلوگیری از بروز اعتراضات کارگری نسبت به وضع اسف بار زندگی‌شان دارد و اگر توان به انحراف کشاندن مبارزات کارگران را داشته باشند برای خوش خدمتی به کارفرمایان همه را با پرچم سفید به تسلیم در درگاهشان به صف خواهند کشید. تجربه سالها شنیدن وعده‌ها برای کاهش تورم و بهبود وضع زندگی و در عمل خلاف وعده را به چشم دیدن، این اطمینان را در دل هر کارگری ایجاد کرده است که هیچ امیدی به کاهش تورم و پایین آمدن هزینه‌های زندگی نخواهد بود. هر سال که گذشته وضعیت زندگی بدتر شده، فقر شدیدتر گشته و سطح دستمزدها پایین تر و پایین تر آمده. در نتیجه فشار اعتراضات در ابتدای هر سال فقط ۱۵ الی ۲۰ درصد در برابر تورم بالای ۳۰، ۴۰ درصد به حداقل دستمزد اضافه شده ولی تا پایان همان سال قیمتها چند برابر گرانتتر شده‌اند. اگر به عنوان مثال در فروردین امسال یعنی زمانیکه تازه حقوق ۱۹ درصد افزایش یافته، قیمت هر کیلو یک نوع میوه هزار تومان بوده در ماههای میانی سال به هزار و پانصد تا دو هزار تومان رسیده است. این افزایش قیمت در مقابل ۱۹ درصد افزایش حقوق نه تنها به معنای واقعی افزایش نیست بلکه یک کاهش ۳۱ تا ۸۱ درصدی نسبت به یک کیلو میوه ای است که از ۱۰۰۰ تومان به ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان افزایش قیمت پیدا کرده است. دیگر جایی برای تردید نمانده که وعده‌های داده شده طی سالیان گذشته فقط به خاطر فرو نشاندن تب اعتراضات کارگران بوده است. با وجود شکافی که میان درآمد کارگر و هزینه‌های زندگی بوده واز دهها سال پیش با شدت و سرعت وحشتناکی عمیق تر شده و به عینه مشهود است که هزینه‌های زندگی چقدر جلو و میزان حقوق تا چه حد عقب است، با مبالغ ناچیزی که در پایان هر سال به حداقل حقوق اضافه میشود، هیچ اثر التیامبخشی بر

کلان برای صاحبان سرمایه بگذارند. عیوضی یکی از مسئولین خانه کارگر و عضو کمیته تعیین حداقل دستمزد با طرح خواست ۴۰۰ هزار تومان و کوبیدن بر طبل مظلومیت کارگر و مستحق بودن وی بر برخورداری از رفاه بیشتر به حق خواهی برخاست اما چند روز نگذشته بود که با ابراز ناتوانی ساختگی در مقابل سرسختی نمایندگان کارفرمایان و وزارت کار و تأسف تلویحا گفت که نمی شود ۴۰۰ هزار تومان را تحمیل کرد. از طرف دیگر هم برای آرام کردن کارگران اقدام به حساب و کتاب مجدد برای توجیه عقب نشستن از ۴۰۰ هزار تومان کرد و بیاد ضرب المثل؛ **نه سیخ بسوزد و نه کباب افتاد!** معلوم بود که به سود چه کسی باید مواظب شدت آتش بود! و بعد از راه بذل و بخشش ۱۵۰ هزار تومان آن را خط زد و به کارفرمایان بخشید. مدتی هم بر خواست مبلغ ۲۵۰ هزار تومان کوبید و اندکی بعد پای مصوبه ۲۱۹۶۰۰ تومان را با افتخار امضاء نمود. اما آنچه طی آن مدت تغییر نکرد عدم اعتماد کارگران به خانه کارگر و دچار توهم نشدن نسبت به بازپهانشان بود. اکثر کارگران می دانستند طرح خانه کارگر تلاشی غیر از آن نیست که مطالبه افزایش حداقل حقوق کارگران متناسب با هزینه های زندگی را مخدوش و زیر لایه‌هایی از ابهام مدفون نماید تا کارفرمایان به استثمار و چپاولشان با شدت بیشتر ادامه دهند. اولین بار نبود که نمایندگان خانه کارگر از این گونه تقلاها برای به کنترل در آوردن اعتراضات کارگری بویژه بر سر مسئله حداقل دستمزد کرده‌اند. قبلاً هم با طرح شعارهایی مانند خواست کنترل قیمتها به جای افزایش دستمزد سعی کردند که توده های کارگر را به دنبال خود بکشاند و از طرح مطالبه افزایش دستمزد جلوگیری کنند، ولی خوشبختانه هیچوقت کارگران، خانه کارگر را به عنوان نماینده خود قبول نداشتند و اعتباری به طرحهای ضد کارگری آنان ندادند. در مقابل واسطه‌گریهای خانه کارگر برای به تمکین واداشتن کارگران در برابر خواست کارفرمایان، کارگران به مبارزات خود ادامه داده‌اند و به شکلهای مختلف انتظارات و توقعات خود را از سهمی که در تولید باید نصیبشان بشود اعلام داشته و خواستار برخورداری از آنچنان سهمی بوده‌اند که بتوانند از یک زندگی در شأن انسان برخوردار باشند. امضاء طومارها و نصب پلاکاردها و شیوه‌های دیگر خواست حداقل حقوقهای ۴۵۰، ۵۰۰، ۶۰۰ هزار و یک میلیون تومان، گوشه‌هایی از

امروزه نتیجه‌اش این شده که حداقل دو میلیون کودک از ورود به مدرسه یا از ادامه تحصیل محروم شوند و بسیاری از این کودکان به جای حضور در کلاسهای درس مجبور شده‌اند به کودکان کار و خیابان تبدیل شوند، یا سر چهار راهها به دست‌فروشی مشغول گردند که هر لحظه ممکن است گرفتار باندهای بزهکاری و قاچاق مواد مخدر شوند یا مورد تعرض جنسی و سوء استفاده کاسبکاران جنسی واقع شوند، در نتیجه هست و نیست و آینده این میلیونها کودک در ابهام فرو رفته است. منشأ همه اینها چیزی جز فقر و نداری نیست و منشأ فقر و نداری هم علاوه بر بیکاری که خانواده‌های بیکار را عمیقاً در خود فرو برده است، دستمزد اندک و ناچیزی است که برای کارگران فی الحال شاغل تعیین شده. حقوق ۲۱۹ هزار تومان در برابر گرانیهای لجام گسیخته که از قبل آن سرمایه داران اجناسشان را دهها برابر قیمت تمام شده به فروش می‌رسانند، نمی‌تواند نتیجه‌ای غیر از این برای اکثر انسانهای جامعه به دنبال داشته باشد.

جوانمیر مرادی - از سندیکای شرکت واحد

جنگ در غزه «جنایت بدون مجازات» و «قصاص قبل از جنایت»

غزه، اشویتز خاورمیانه، شهر خون و مرگ، منطقه سکوت مودیانه رهبران غرب، عرب و مسلمان، سکوتی توأم با رضایت، مردمی رها شده به حال خود، تکه و پاره در بمباران شبانه‌روزی، در فریاد و شیون و زاری زنان و کودکان بی‌پناه و پدران و شوهران ناتوان برای دفاع از آنها. منطقه‌ای از زمین و دریا در محاصره، که مردم حتی امکان فرار ندارند. شهر داغ ننگ بر چهره حقوق بشر، کنوانسیون‌های ژنو و دمکراسی‌های دروغین.

نوار غزه منطقه‌ای است با مساحتی تقریباً سه برابر شهر پاریس (بدون حومه آن) و جمعیتی در حدود یک و نیم میلیون نفر. پرجمعیت‌ترین نقطه دنیا. محل تمرکز و انباشت فقر و فلاکت. منطقه‌ای که یک میلیون نفر آن را پناهندگان تشکیل می‌دهند. با تمام کمک‌های مالی و مادی بین‌المللی، هفتاد درصد جمعیت آن زیر خط فقر زندگی می‌کنند (کمتر از دو دلار در روز).

هزاران درد خانواده‌های کارگران نمیگذارد. این حدود تاکنونی افزایش حداقل دستمزدها دیگر به گردپای گرانی هم نمی‌رسد، طبقه کارگر با تمام وجود احساس می‌کند این زندگی شایسته او نیست، در نتیجه مدتهاست برای افزایش حقوقهایی مبارزه می‌کند که تأثیر مطلوبی در زندگیش بگذارد و سالیانی است که مداوم درگیر مبارزه برای افزایش حقوق بوده است. سطح حقوقهایی که تاکنون از سوی وزارت کار و هیئت مرتب، تعیین شده نتوانسته حداقل امکانات یک زندگی بخور و نمیر برای خانواده‌ها را فراهم نماید در نتیجه هیچ وقت طبقه کارگر به مبالغ به ظاهر افزوده شده قانع و راضی نشده، اما امروز شدت آن ناراضی‌های بسیار بیشتر و پافشاری برای ایجاد موقعیتی بهتر جدی تر است. طی چند سال گذشته علاوه بر اعتصابات و اعتراضات کوچک و بزرگ در محیطهای کار بر سر مسئله افزایش حقوق، اعتراضات وسیعتر در سطح گسترده تری از طریق نوشتن و امضاء تومار برای افزایش حداقل حقوق متناسب با تأمین حداقلهای زندگی در جریان بوده است. کارگران با امضای تومارها اعتراض شدید خود را به شرایط زندگی موجود اعلام داشته و خواهان برخورداری از زندگی ای بوده که در شأن انسانهای مدرن و امروزی است. حرفشان رو به طبقه حاکمه این بوده که؛ کارگری که از صبح تا شب کار می‌کند انتظار دارد خانواده اش از حداقل امکانات زندگی برخوردار باشد، انتظار دارد اگر بچه اش بیمار شد بتواند درمانش کند، بتواند به مدرسه بفرستد و قادر به تهیه حداقل ضروریات مدرسه از قبیل کتاب و دفترش باشد. کارگر نمی‌تواند قبول کند در حالیکه تا توان در بدن دارد جان می‌کند اما قادر نیست شکم بچه اش را حتی با نان خشک سیر کند و مجبور شود بچه شش، هفت ساله اش را از رفتن به مدرسه باز داشته و برای کمک خرج خانواده روانه بازار بیرحم کار کند یا سر چهار راهها برای دست‌فروشی روانه سازد. تحصیل حق همه بچه‌ها است! این حق به ظاهر در قوانین اکثر کشورها و از جمله ایران به رسمیت شناخته شده است، اما این حق امروز از میلیونها کودک و نوجوان، فرزندان کارگران در ایران گرفته شده است. تحصیل عملاً پولی شده، ورود به مدرسه و برخورداری از امکانات تحصیل در گرو پرداخت شهریه، کمک به تعمیر و بازسازی مدرسه، داشتن پول کتاب و قلم و دفتر است و این مجموعه شرایط که فراهم کردنشان از قدرت خانواده‌های کارگری خارج است

کشور بر اجرای این تز پای می‌فشرد. اما در مورد جنایات جنگی در نوار غزه پوزه خود را بسته و زمانی که در مورد مدرسه سازمان ملل از وی جویای جواب شدند، پاسخ وی حیرتانگیز بود. وی گفت این کشتار یک bavure یعنی اشتباه ناخواسته بوده است.

این عمل ارتش اسرائیل مصداق بارز جنایت جنگی است. بنابر موازین حقوق بین‌الملل، کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۵۸ و پروتکل‌های الحاقی به آن (۱۲ اوت ۱۹۴۹ و ۸ ژوئن ۱۹۷۷) و عرف حقوق بین‌الملل، رهبران اسرائیل قابل تعقیب جنایی هستند. ولی این باز نیز مثل دیگر موارد، این «جنایت بدون مجازات» خواهد ماند. بدینسان ۶۰ سال است که کشوری کوچک با جمعیتی حدود شش تا هفت میلیون نفر، سازمان ملل متحد و تمام روابط و قواعد و ارگان‌های بین‌المللی را به هیچ گرفته است. در واقع اسرائیل از هفت دولت آزاد است.

حال پرسشی مطرح میشود که به پاسخی روشن نیاز دارد. می‌گویند: اسرائیل دموکراسی پارلمانی و تنها کشور دموکرات خاورمیانه است. اگر واقعاً چنین است چرا هیچ یک از قطعنامه‌های سازمان ملل را قبول نمی‌کند؟ این چه نوع دموکراسی است که بقای آن به قانون شکنی و عدم اجرای موازین حقوق بین‌الملل وابسته است؟ اسرائیل برای صلح از چه چیزی می‌هراسد؟ تمام کشورهای دنیا به غیر از ایران و حماس اسرائیل را به رسمیت می‌شناسند. این کشور از سال ۱۹۴۹ عضو سازمان ملل است. یاسر عرفات در همین کشور فرانسه اعلام کرد: منشور ساف caduque است. این کلمه کاربرد و بار حقوقی مشخصی دارد. یعنی منشور ساف در مورد عدم شناسایی اسرائیل هیچ و پوچ، باطل و منسوخ است. پس اشکال کار کجاست؟

اسرائیل تنها کشوری در دنیاست که مرزهای مشخصی ندارد و تمام اتباع زیر پنجاه سال آن، اعم از زن و مرد، نظامی رزروست محسوب می‌شوند.

اسرائیل بیشتر شبیه به سربازخانه‌ای بزرگ و اردوگاه نظامی عظیمی است و دارای یکی از مجهزترین ارتش‌های جهان با نیروی زمینی، هوایی، دریایی و حتی ده‌ها بمب اتمی است. در این مجموعه نظامی تمام امکانات زندگی مثل سینما، استخر، فروشگاه، محل عبادت و اماکن مسکونی برای نظامیان در نظر گرفته شده است. در این اردوگاه حتی کشاورزی می‌شود و مؤسسات صنعتی وجود دارد. این ماشین

غزه به کودکان و دبستانی ابتدائی بیشتر شبیه است تا شهری متعارف. سن متوسط ساکنان آن هفده سال است. تقریباً ۸۴۰۰۰۰ نفر از جمعیت آن را کودکان تشکیل می‌دهند. دیوار ننگ از یک طرف و محاصره دریایی از طرف دیگر منطقه را به زندانی بزرگ تبدیل کرده است. گرسنگی، سرما، بی‌آبی، بی‌برقی و بی‌دارویی در این سرزمین بی‌داد می‌کند. تونی بلر نخست‌وزیر سابق انگلستان به عنوان نماینده گروه چهارگانه آمریکا، روسیه، اروپا و سازمان ملل (quartet) وضعیت منطقه غزه را در یک کلمه بیان کرده است: «جهنم».

رئیس کمیسری عالی برای پناهندگان در سازمان ملل آقای آنتونیو گوتراس Antonio Guterras می‌گوید: «نوار غزه تنها جایی در دنیاست که مردم مجاز نیستند به گریزند». مطابق گزارش دفتر هماهنگی امور انسانی سازمان ملل: «افراد غیر نظامی و به ویژه ۸۴۰۰۰۰ کودکان نوار غزه اولین قربانیان خشونت‌های این جنگ هستند».

روز سه‌شنبه ششم ژانویه مدرسه‌ای که پرچم سازمان ملل بر بالای آن در اهتزاز بوده و توسط این سازمان اداره می‌شد، با شلیک دو خمپاره از یک تانک اسرائیلی مورد هدف قرار گرفت و چهل نفر از جمله تعدادی کودک که به آنجا پناه برده بودند قتل‌عام شده و ده‌ها نفر دیگر زخمی شدند. نماینده سازمان ملل متحد در منطقه Unrwa اعلام داشت که توسط GPS مشخصات تمام مراکز سازمان ملل به ستاد ارتش اسرائیل گزارش شده و از محل دقیق این مراکز باخبر بوده‌اند.

ارتش اسرائیل ادعا می‌کند که عملیاتش همچون عمل جراحی به اهداف مشخص و تأسیسات نظامی حماس اصابت می‌کند. اما مدارس، آمبولانس‌ها و پرسنل سازمان‌های غیر دولتی انسان دوست ONGH، بیمارستان، داروخانه، محل تجمع خبرنگاران و حتی گورستان‌ها نیز مورد تهاجم قرار گرفته‌اند.

در غرب دموکرات هیچ کس به اسرائیل اعتراض نمی‌کند و جملگی خود را پشت صلح طلبی و پایان جنگ پنهان می‌کنند. آقای برنارد کوشنر، پزشک بدون مرز سابق و وزیر امور خارجه دولت فرانسه، در مورد یوگسلاوی سابق از تز دخالت نظامی بشردوستانه (l'ingérence) دفاع می‌کرد. وی برای جلوگیری از کشتار مردم بی‌گناه و غیرنظامیان مسلمان در آن

به بهانه وجود حماس و امکان قدرت‌گیری آن در آینده و استقرار جمهوری اسلامی در فلسطین از دفاع از مردم فلسطین می‌گریزند. آیا مسئله حماس بحثی انحرافی نیست که توسط دستگاه‌های تبلیغاتی اسرائیل و غرب از مدتها قبل برای مخدوش کردن مبارزات آزادیبخش مردم فلسطین به کار می‌رود؟ هم اکنون که جنبش چپ فلسطین به حاشیه رانده شده و الفتخ با سازشکاری با اسرائیل و شهرت آن به فساد، اعتبار خود را در میان فلسطینیان از دست داده، حماس یکه‌تاز میدان گردیده و برای کسب قدرت سیاسی از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کند. از طرف دیگر اسرائیل نیز با تبلیغات شبانه‌روزی خود و با بزرگ کردن فشفشه پراکنی حماس به اسرائیل، این فرصت را به دست آورده تا به سرکوب مردم و نابودی همه جانبه نوار غزه بپردازد. هم اکنون ارتش اسرائیل به نام فاشیسم اسلامی و تروریسم حماس همان می‌کند که هیتلر به جرم یهودی بودن بر سر یهودیان آورد.

در این دام مهیا و گسترده نیز بسیاری از گروه‌ها و بعضی از ایرانیان مقیم خارج از کشور که طرفدار حقوق بشر و خواهان دموکراسی غربی، آزادی انتخابات و مخالف جدی مجازات اعدام می‌باشند، گرفتار آمده‌اند و در رفتار و گفتار آنها نوعی «این‌همانی» و «همگون‌سازی» (amalgamer) بوجود آمده است. مقایسه وقایع انقلاب ایران با جنبش فلسطینی‌ها، قیاس مع‌الفارق است. ایران سرزمینی با تمام مشخصات یک کشور متعارف و مورد شناسائی بین‌المللی در تمام ابعاد آن می‌باشد. در حالی که کشوری بنام فلسطین وجود خارجی ندارد. از اردوگاه‌های فلسطینی بنام «منطقه خود گردان» و از رهبران آنها بنام «مسئولین فلسطینی» یاد می‌شود. پاسپورت فلسطینی وجود ندارد. چند میلیون فلسطینی در سرزمین‌های تکه و پاره روی هم تلمبار شده‌اند و بقیه آنها در کشورهای جهان بصورت آوارگان جنگی با کارت شناسائی کشورهای دیگر به سر می‌برند. جنبش دمکراتیک ایران با جنبش آزادی‌بخش ملی فلسطین برای برپائی کشور فلسطین تفاوتی ماهوی دارد.

گذشته از آن، در اپوزیسیون ایران نیز نیروهای مسلمانی هستند که در فکر برپائی جمهوری اسلامی دیگری بدون روحانیت می‌باشند. زنان این جنبش حجاب اسلامی را رعایت می‌کنند و حتی برجسته‌ترین

جنگی منحصر به فرد، بزرگترین کمک‌های مالی و نظامی را نیز دریافت می‌دارد. ولی با وجود این نیروی نظامی بی‌نظیر، اسرائیل دائماً خود را در معرض خطر نشان می‌دهد. رهبران اولیه اسرائیل تکرار می‌کردند که: «همیشه باید در حالت جنگ بود، صلح یعنی نابودی اسرائیل». اکثر دولتمردان و رهبران سیاسی کشور ژنرال ارتش بوده و یا هستند. چه خطری اسرائیل را تهدید می‌کند که باید دائم در حالت آمادگی جنگی به سر برد و صلح امکان‌پذیر نباشد؟ اسحاق رابین ژنرال مقتدر ارتش و نخست‌وزیر سابق که قصد جدی صلح با فلسطینی‌ها را داشت، بدست یک بنیادگرای حماس به قتل نرسید، بلکه توسط یک جوان انگریست اسرائیلی کشته شد. هر بار که تشکیل کشور فلسطین و مسئله صلح به طور جدی مطرح می‌شود، ناگهان اتفاقی می‌افتد و جنگی دیگر درگیر می‌شود و مسئله صلح و دولت فلسطین به عقب می‌افتد. در این بین نیز طبق معمول شهرک‌سازی‌های یهودی‌نشین در سرزمین‌های فلسطینی از سر گرفته می‌شود.

یک بار به طور بی‌طرفانه و عینی از خود سؤال کنیم: در حالی که توازن قوای بین‌المللی کاملاً به نفع اسرائیل است، آمریکا و اروپا پشتیبان جدی آن هستند و سازمان ملل در برابر این کشور کاملاً فلج و منطقه خاورمیانه در انتظار صلحی پایدار در بحران دائمی بسر می‌برد، آیا واقعاً این اسرائیل نیست که به علت اهداف استعماری و توسعه‌طلبانه‌اش طالب صلح نیست؟ آیا صلح برای اسرائیل به معنی شناسائی مرزهای مشخص بین‌المللی و تشکیل کشور فلسطین و پایان شهرک‌سازی‌های یهودی‌نشین نمی‌باشد؟ اما امروز حماس، به مسئله اصلی و محوری موضع‌گیری ایرانیان تبدیل شده است. برخی از ایرانیان که عضو سازمان‌های چپ و دمکرات در دوران انقلاب ۱۳۵۷ - ۱۹۷۹ بوده‌اند و قبل از انقلاب و به هنگام سر بر آوردن روح‌الله خمینی به عنوان رهبر انقلاب و حتی بعد از قدرت‌گیری وی، تا مدتها، با سکوت و یا با سازشکاری و پنهان شدن پشت توهمات توده‌های مردم از موضع‌گیری مستقیم و افشا و روشن‌گری در مورد حاکمیت روحانیت طفره می‌رفتند (من از آن بخش از جنبش چپ ایران که تا مدتها از تمام جنایات جمهوری اسلامی مستقیماً دفاع می‌کرد چیزی نمی‌گویم)، اکنون برای جبران اشتباهات آن زمان خود

پرواز رهایی از آسمانه کوتاه!

کاوه دهگان رفت؛ دو هفته پیش خبر یافتیم. کسی باید خبر می داد؛ اول از نوح شنیدم. او هر جا باشد «کعب الاخبار» اهل قلم است. از کالیفرنیا تلفن کرد و گفت «کاوه در گذشت» و افزود: «زندگی نامه دهگان را در جلد سوم «یادمانده ها» آورده ام که برایت خواهم فرستاد.»

ساعتی بعد «برزو»، پسر کاوه، تلفن کرد و دانستم یک ماه از واقعه می گذرد. برزو که حرف می زد، صدای کاوه در گوشم می پیچید. او که از بیماری پدر می گفت، یک لحظه به سال های دور پرواز کردم؛ خیلی دور، شاید سال ۱۳۲۹، روزی که اول بار «کاوه دهگان» را دیدم.

به او معرفی شده بودم؛ هفته نامه «پیک صلح» که در فضای مطبوعات یادآور «سوگند» بود، پس از چندین شماره، تعطیل شده بود، و باید «ستاره صلح» جای آن را می گرفت و «کاوه» مسؤول و مدیر «ستاره صلح» بود. و من به او معرفی شده بودم تا در کار چاپ و تصحیح مجله کمک کنم. ساعت ۵ بعد از ظهر بود که وارد دفتر شدم. کاوه ایستاده بود و به میز تحریر تکیه داده بود و با خط کش فلزی بازی می کرد و در کنار او، مردی در مبل لمیده بود، و با هم حرف می زدند.

کاوه به دقت مرا «برانداز» کرد و از کارم پرسید و از مدت زمانی که در هفته می توانم دستیارش باشم، نگاهش کنجکاو بود. اما لحنی خودمانی داشت. نیازی نمی دید که دوستش را در جریان کار بگذارد؛ گویا او هم از پیش می دانست و منتظر من بود. از همان ساعت، کارم شروع شد.

دفتر مجله، خلوت و آرام بود. از نویسندگان اصلی کسی به آنجا نمی آمد. اما، هر روز چند شاعر و قصه نویس جوان، دانشجو با کارهای تازه می آمدند و در باره اثرشان که چاپ شده بود، به بحث می نشستند. برخورد «کاوه» با آنها برایم جالب بود. لحن طنزآلود و صدای بلند خنده او آمیخته با جمله بی که در آن می شکست، می توانست هم به تعریف تعبیرشود و هم به تکذیب. اهل طنز و شوخی بود و بیشتر از بالا به مخاطب نگاه می کرد. هنگام بحث، عینک «ته استکانی» را از چشم برمی داشت و به دست می گرفت و با آن بازی می کرد.

چهره زن آنان در پارلمان اروپا از دست دادن با نمایندگان پارلمان احتراز کرد. تعداد اعدام شدگان این جریان سیاسی - نظامی بویژه در فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ از آمار بالائی برخوردار است. همه عاملین و آمرین این جنایات توسط انجمن ها، احزاب و سازمان های چپ و مدافع حقوق بشر افشا و محکوم می شوند. ناگفته پیداست که بسیاری از این نیروها با برنامه و ایدئولوژی آنها بیگانه اند. ولی این امر مانع از آن نیست که اجرای موازین حقوق بشر و کنوانسیون های بین المللی در مورد آنها رعایت نشود.

در تظاهرات روز شنبه دهم ژانویه در پاریس که به دعوت هشتاد سازمان، انجمن و احزاب چپ و با شرکت بیش از هفتاد هزار نفر برای دفاع از حقوق انسانی فلسطینی ها برگزار شد، پایان دادن به کشتار مردم، خروج ماشین جنگی اسرائیل از نوار غزه و رعایت حقوق بشر و کنوانسیون های بین المللی خواسته شد. طرفداران حماس نیز در این میتینگ با شکوه شرکت داشتند ولی با توجه به ماهیت ارتجاعی و بنیادگرایی اسلامی آنها هیچ نیروی مترقی به زیر پرچم یا دفاع از حماس به طور خاص نرفت. کسی نسبت به حماس و به حکومت آتی آن، در صورت امکان به قدرت رسیدن، توهم ندارد. جنبش حماس در واقع به پاشنه آشیل مبارزات مردم فلسطین تبدیل شده است.

اما چه تضمینی وجود دارد که در آینده و در کشور فرضی فلسطین، حماس همچون روحانیت در ایران به قدرت برسد؟ آقای خمینی از پشتیبانی قریب به اتفاق مردم ایران حتی نیروهای چپ برخوردار بود. کشورهای اروپائی و آمریکا در حال راه گشائی برای قدرت گرفتن او بودند. ژنرال هويزر ارتش ایران را خنثی کرد. تمام رسانه های غربی بویژه بی بی سی و رادیو و تلویزیون فرانسه در اختیار وی قرار داشت. آیا این امکانات برای خالد مشعل مهیاست؟ حماس در داخل درگیر زد و خورد و رقابت با الفتح است. دفاع جمهوری اسلامی از این جنبش به علت بی آبرویی جمهوری اسلامی به ضرر مردم فلسطین است. آیا ایرانیان طرفدار حقوق بشر و مقررات حقوق بین الملل با رفتار خود مرتکب «قصاص قبل از جنایت» نمی شوند؟ آیا حقوق بشر و کنوانسیون های ژنو و مقررات بین المللی جهانشمول نیستند؟

شهزاد سرمدی - ژانویه ۲۰۰۹

جمعیت ایرانی مبارزه با شرکت نفت ایران و انگلیس را گرفت؛ مدت کوتاهی، عصرها، پتک امروز به عنوان ارگان آن، منتشر شد. و بعد جای خود را به شهباز داد. رحیم نامور، دبیر جمعیت، صاحب امتیاز روزنامه بود که در مقابل دو روزنامه بزرگ عصر تهران، اطلاعات و کیهان منتشر می شد. کار انتشار شهباز ضد استعمار به کاوه سپرده شده بود و ایرج پزشک نیا و حمید عنایت به ترجمه مقالات روزنامه های خارجی کمک می کردند و من که در سرویس تصحیح آخرین خبرهای کیهان، کار می کردم، ساعت یک بعداز ظهر، با شتاب به چاپخانه روزنامه شهباز می رفتم و آخرین خبرهای سیاسی روز کیهان را برای شهباز و انویسی می کردم.

۲۸ مرداد رسید. سرکوبها با شدت آغاز گشت. و در بهمن آن سال، من هم گرفتار شدم و تابه آزادی رسیدم، دو سال طول کشید. بعد از آزادی، و بازگشت به کیهان، دوباره هم را دیدیم. سال ۳۵ یا ۳۶ بود که کاوه هم به کیهان آمد و در سرویس خارجی روزنامه به ترجمه پرداخت. بعد از او، سرشناسان دیگر هم از چپ، به کیهان آمدند؛ جهانگیر افکاری، مهندس قریب که مترجمان فرانسه بودند؛ اما زیاد نماندند و به نام ممنوع القلم، که اصطلاح تازه یی بود، ناچار روزنامه را ترک کردند.

کاوه، در روزنامه فقط به ترجمه مقاله و تفسیر می پرداخت و دقت و حسن انتخابش، سنگینی او را در کار جبران می کرد. بیرون از کیهان، ما دیدارهای دوستانه خودمان را داشتیم. اسدالله بهار همچنان هوای کاوه را داشت. و حتی با پادرمیانی او بود که کاوه از زندگی مجرد درآمد.

با آن که بهار و کاوه سرشت های متفاوت داشتند، بهار چابک، دینامیک، و جدی و به سال بزرگ تر از کاوه بود، و پیدا بود که در حزب در سطح سازمانی بالاتری قرار دارد، اما همه جا هوای کاوه را داشت. زندگی دوران مجرد کاوه، نمونه زندگی روشنفکران کافه نشین نسل هدایت به بعد بود. بیشتر با رؤیاهای آرمانی خود زندگی می کرد و نوعی روحیه پهلوانی داشت. در صحبت، خیلی زود لحنش گزنده می شد. و تحمل مخالف و مخالفت برایش میسر نبود.

هنگامی که دیگر در کیهان نبود و ناگزیر شد مثل بسیاری از اهل قلم، تن به کار دولتی بدهد، و در تلویزیون استخدام شود، دنبال دوستان قدیم می گشت تا برای قانع کردن خودش آنها را نیز به رادیو - تلویزیون بکشاند. از من که برای فرار از اصرارش، به (سنگ بزرگ)

هنوز نام آن شاعر دانشجوی پزشکی را که موضوع یک شعرش کارگران جاده بودند، به یاد دارم. یاقصه خرگوش ایرج پزشک نیا را، که موضوع شوخی کاوه شده بود.

آشنایی من با کاوه، به زودی به دوستی تبدیل شد. ستاره صلح هفتگی، به دنبال چند شماره، جای خود را به ماهنامه ستاره صلح داد که پاسخ گوی نیازهای فرهنگی آن دوران پرهیجان سیاسی باشد. و آنجا بود که کاوه دهگان و دوستش را بهتر شناختم: در نبش چهار راه شاه - سی متری آموزشگاهی به نام ستاره آبی بود که کاوه آنجا انگلیسی تدریس می کرد. مجله ستاره صلح جای آموزشگاه ستاره آبی را گرفت. و به خواست کاوه و تأیید دوستش، که مسؤول مالی مجله بود، من کارم را در مجله تهران مصور، رها کردم و تمام وقت در اختیار ستاره صلح قرار گرفتم.

حالا می دانستم، مسؤول مالی مجله، اسدالله بهار از گروه ۵۳ نفر است که زمان گرفتار شدن، شاگرد مدرسه خلبانی بوده، و کاوه دهگان پسر سید محمد دهگان مدیر روزنامه حقیقت و دبیر اتحادیه کارگران چاپخانه ها، در زمان کودتای سوم حوت است. و کسی است که ناظم حوزه حزبی خلیل ملکی در جریان انشعاب بوده و توانسته است مانع پیوستن حوزه، به انشعاب بشود. چیزهای بیشتر هم می دانستم؛ از جمله می دانستم که این هردو، نظر خوبی به دکتر کیانوری ندارند.

شرایط دوران مبارزه مخفی، اجازه کنجکاوی نمی داد. اما شبهای بیداری تا صبح، در چاپخانه به سر بردن، باید با نقل و حدیثی همراه می شد.

کاوه، ترجمه هنر چیست؟ تولستوی را در ستاره صلح ماهانه دست گرفت و شاهد بودم که با چه دقت و سخت کوشی سطر به سطر کتاب را می خواند و با یک کلمه ها، کلنجا می رفت تا جمله یی را بسازد؛ و یک جمله را بارها و بارها تکرار می کرد تا به ساختی که می پسندید، برسد. با این سخت گیری بود که بیش از فصلی از کتاب در مجله منتشر نشد و انتشار کامل آن سالها به طول انجامید.

در ماهنامه سیاسی زمان نو نیز که دیدگاه های جهانی چپ را منتشر می کرد، باز با تیم دهگان - بهار بودم. این مجله تئوریک هم عمر کوتاهی داشت. (باید همین جای یادآوری کنم سردبیران اصلی دو مجله داود نوروزی و محمد حسین تمدن بودند.)

هنگامی که جمعیت ملی مبارزه با استعمار جای

شود که «ناظر و حاضر» در کلاهبرداریهای مستمر بالائینها از چه قماش است. سرمایه داران عظیم الشان، بانکداران، کارتهای مالی و نفتی و صنعتی، سلاطین بورس و مستغلات تسلیحات، اینها که به کسی حساب پس نمی دهند. معذالک، فرض میکنیم که جناب سناتور «حق» داشته باشد. حال باید دید که کمپانی داسو، بعنوان یکی از بازیگران ممتاز بورس و تسلیحات و مستغلات، یکی از سازندگان و فروشندگان شهیر سلاحهای کشتار جمعی در جهان - با مدیریت جناب سناتور - چقدر از این «نظارت غلط» سود برده، تا کجا در شکل گیری و بروز بحران جاری سرمایه داری نقش داشته است. میگویند که کمپانی داسو هنوز بدهی ۳۵ میلیارد اروئی خود را - وامی بیست ساله برای ساختن شکاریهایی جنگی رافال - ساف نکرده است! تازه، هزینه گزاف ماشین آلات و ساختمان کارخانه عظیم شهر «لیل» برای ساختن هزار فروند هواپیمای مرکور نیز هست. قرار بود که بازپرداخت این بدهی سنگین از بعد از فروش چهلمین فروند آغاز شود - که بدلیل نداشتن خریدار - تا بحال فقط ده فروند از آن ساخته شده، یعنی این بدهی «نا» چیز نیز هنوز بازپرداخت نشده است و... این رشته سر دراز دارد. اینکه جناب سناتور داسو، چقدر برای اخذ این اعتبارات کلان، البته با «نظارت غلط» سبیل بانکداران و دولتمردان وطنی را چرب کرد، خدا میداند. چون این سناتور «شریف!» سودا گر مرگ و نیستی... از قضا اینکاره هم هست. نامبرده بسال ۱۹۹۸ میلادی، از طرف مراجع قضائی بلژیک بجرم رشوه دادن... برای فروش جنگنده های باد کرده رافال به دو سال حبس تعلیقی محکوم شده بود. رطب خورده منع رطب چون کند...

تردید ندارم که جناب سناتور، با علم کردن داستان مضحک «نظارت غلط...!» هدف معلومی را دنبال میکند و بدلائلی کاملاً قابل فهم، میخواهد بحران جاری را «تصادفی»! ناشی از یک مدیریت «نا»مناسب قالب کند. بعنوان یک سرمایه دار، بدیهی است که او خصلت قانونمند بحرانهای نوبتی سرمایه داری را مردود می انگارد، اصلاً منکر بحران اضافه تولید در دنیای سرمایه داری است. برای رفع «سوء» تفاهم! همینقدر یاد آوری میکنم که بحرانهای نوبتی سرمایه داری در دوران معاصر، ذاتی اقتصاد بازار، ناشی از شیوه سرمایه داری تولید در بستر مالکیت خصوصی است، به مکانیسم «تولید برای فروش» باز میگردد و هیچ ربطی

پناه برده بودم، مدتی رنجیده بود. اما، در آغاز انقلاب، به سراغم آمد و از راهی که در مبارزه انتخاب کرده بودم، راضی بود و یادآوری کرد که سایر دوستان هم مرا تأیید می کنند. منظورش از سایر دوستان، علاوه بر اسدالله بهار، دکتر تقی رضوی و استادسیدصادق گوهرین بود. بعد هم تا روزنامه منتشر می شد، چند بار دیگر آمد و به من دلگرمی داد که راه درست را انتخاب کرده ام...

حالا پسر کوچک او که مردی است و در آلمان زندگی می کند، شرح بیماری و مرگ و خاک سپاری او را می دهد.

از برزویه پرسیدم: آخر ترجمه رایش سوم را تمام کرد؟ گفت جلد آخر کتاب را به ناشر سپردیم. معلوم شد اراده کاوه، سرانجام بر وسواس او، پیروز شده است. او نمادی از نسل قدیم روشنفکران چپ بود - یادش گرامی باد.

رضا- مرزبان

خود کرده را تدبیر نیست...

گوش شیطان کر! مثل اینکه سر مبارک جناب سناتور سرژ داسو، میلیارد معروف، از سلاطین بورس و مستغلات و تسلیحات فرنگستان، صاحب امتیاز بنگاه خبر فروشی فیگارو... نیز به سنگ خورده است. بطوریکه ارباب معظم آمده و اعتراف میکند که دنیای «آزاد» اصلاً بسامان نیست. شیره را خورد و گفت شیرین است...

شواهدی هست مبنی بر اینکه وضع موجود خیلی خراب، بحران جاری سرمایه داری جدی است. ولی چرا و چگونه کار به اینجا کشید؟ اصلاً این بحران سرمایه داری - امروز مثل دیروز - از کجا آب میخورد؟ بزعم جناب سناتور، با ورشکستگی بانکهای بزرگ جهان، بدلیل «نظارت غلط بر اعتبارات»! عرضه اعتبارات بشدت کاهش یافت، سرمایه گذاری جدید در صنایع مصرفی قطع شد، باعث گردید که معاملات اتومبیل و مستغلات و... بکلی راکد بماند. (نگاه کنید به پیام سرژ داسو بمناسبت آغاز سال جدید میلادی، فیگارو، پنجشنبه اول ژانویه ۲۰۰۹)

فرض میکنیم که «نظارت غلط بر اعتبارات»! باعث ورشکستگی بانکها... شده باشد. گو اینکه جناب سناتور، هیچ اشاره ای به «نظارت درست...» نمی کند. تا معلوم

به مارکس و مارکسیسم ندارد.

میگوئید که پراکندگی سهام... باعث سقوط «نا» گهانی نرخ بورس شد + یک خروار ستایش از نوع فامیلی بنگاهها بعنوان «ستون پایدار» سرمایه داری و... (فیگارو - دنباله همان پیام سرژ داسو بمناسبت آغاز سال جدید میلادی) مثل اینکه جناب سناتور خبر «نه» دارد که بیشتر بنگاههای سرمایه داری در قرون منقضی فامیلی بودند - که هر چند سال یکبار (۴ تا ۶ سال) گرفتار بحران اضافه تولید میشدند. مثل بحران سال ۱۶۳۷ میلادی در هلند. ۱۷۹۷ در انگلستان. ۱۸۱۹ در ایالات متحده. ۱۸۲۵ در انگلستان. ۱۸۴۷ در انگلستان و فرانسه. ۱۸۶۶ در انگلستان. ۱۸۷۳ در آلمان و اطریش. ۱۸۸۲ در فرانسه. ۱۸۹۰، ۱۹۰۰، ۱۹۱۲ و... تا اینکه بعدها انحصار، با ادغام همین سرمایه های منفرد و فامیلی، زیر فشار نیرومند رقابت و در فضای بحرانهای نوبتی شکل گرفت.

سرمایه داری - فامیلی یا شرکت سهامی - بدون رقابت، بدون بازار فروش، بدون بحرانهای نوبتی و ضایعات سنگین اقتصادی و اجتماعی آن در هر نوبت... اصلا قابل تصور نیست. با اشباع بازار - ملی یا بین المللی - کالای آماده مصرف بفروش نمی رود، سرمایه + اضافه ارزش نقد نمی شود... رفته رفته مکانیسم «تولید برای فروش» را در بر میگیرد. تردستی که نیست. در یک چنین شرایطی - امروز مثل دیروز - بورژوازی بطرق «قانونی»! یعنی با توسل به اهرم قدرت سیاسی، انواع حقه بازیهای اداری و پارلمانی و قضائی و... مرتب ظرفیت تولید را کاهش میدهد، یا در مواردی واحدهای تولیدی و بازرگانی «غیر» سودآور را بکلی تعطیل میکند. تا گشایش دوباره بازار، سیاست بیکار سازی در پیش میگیرد. دستاوردهای اجتماعی مردم را مردود شمرده و زیر بار پرداختهای «زائد» و خدمات «غیر» لازم اجتماعی نمی رود...

میگوئید پراکندگی سهام...! شوخی میکنید جناب سناتور. برعکس، این تمرکز ثروت اجتماعی در دست مشتکی میلیارد فاسد و زائد و انگل بود که کار را به اینجا کشید. سقوط «نا» گهانی بورس! خیر، جناب سناتور. شما را نمی دانم. ولی علائم بحران جاری، در آستانه فروپاشی امپراتوری شوروی، در مرحله پایانی دوران رقابت اردوگاهی... برای هر آدم نسبتا با شعوری قابل رویت بود. حیف شد که شما رشد بادکنکی

بورس و مستغلات، گرایش نیرومند نظامیگری در اقتصاد ایالات متحده، برآمد جهانسالاری امپریالیسم آمریکا بر کوهی از بدهی و قرض، یعنی اوج تباهی زیست اربابان ریز و درشت از قبل کار غیر در بستر مالکیت خصوصی، نتیجه تمرکز عمودی «ثروت» و توسعه عرضی «فقر» در جهان را «نه» دیدید. اصلا متوجه بحران مالی و مستغلاتی ژاپن بسال ۱۹۹۰ میلادی، شتاب اروپا برای ایجاد یک پول واحد بسال ۱۹۹۲، تدوین قرار دادهای اضطراری با تائید سنای آمریکا برای تسهیل نوعی معاملات فرضی بسال ۱۹۹۴ میلادی، سقوط قدیمی ترین بانک انگلیس - بارینگز - با بیش از ۹۰۰ میلیون لیر استرلینگ ضرر بسال ۱۹۹۵ میلادی، بحران مالی در تایلند و فیلیپین و کره جنوبی و اندونزی و هنگ کنگ بسال ۱۹۹۷ میلادی، بحران ارزی در روسیه بسال ۱۹۹۸ میلادی، برزیل بسال ۱۹۹۹ میلادی، مکزیک بسال ۲۰۰۰ میلادی و... «نه» شدید. تا اینکه رقابت کارتلهای مالی و صنعتی، سلاطین بورس و مستغلات و تسلیحات بر سر کنترل انحصاری تولید و بازرگانی جهان بالا گرفت...

استراتژی «نظم نوین جهانی»! از مغز بیمار میراث خواران استعمار کهن فرو افتاد، دنباله منطقی فاشیسم و نازیسم و پتن ایسم و مک کارتیسم برای استمرار سلطه غرب بر مبنای یک تقسیم کار جنائی، بخاطر دوام نسبه خوری امپریالیسم آمریکا بود. جزئیات این استراتژی تروریستی، قتل عام و کشتار، استراتژی نابودی خلقهای «یاغی»! ملت‌های «خاطی»! استراتژی دزدی و غارت و چپاول، گشایش زوری بازار بشیوه راهزنان زمینی و دریائی قرون منقضی، بارها مورد بحث من بود. با توجه به رویدادهای جاری و تاریخی، اشغال عراق توسط امپریالیسم آمریکا و شرکاء، اشغال یوگسلاوی و افغانستان توسط ناتوچیها و... بدفعات گفتم که انحصار و نوع غربی آن بطریق اولی، با محدودیت بازار فروش، با کاهش مواد خام و انرژی... با معضل اضافه تولید روبروست. بکرات هشدار دادم که دنیای «آزاد» با یک رکود اقتصادی فراگیر فاصله زیادی ندارد.

سواي عذر موجه خواجه شیراز! امروز همه میدانند که انحصار گرفتار یک «بحران مالی» است. همه می بینند که سرمایه داری، نوع غربی و فرنگی آن بخصوص با کساد بازار، با معضل اضافه تولید و رکود اقتصادی دست بگریبان است. همین چندی پیش بود

از گورستان آغاز شد

با شولای خفاش و سیمای مفیستوفل دراکولا این بار بر زادگاه من سایه گسترده. گفته بودند در دانشگاه فرود می‌آید بر تختگاه گورستان نشست. و چون نفس تازه کرد با فریاد مرگ جنگ را «برکت» و صلح را «جام زهر» خواند. در چشم برهم زدن اجساد کشتگان بر خاک ریخت و خون زیر پای او فواره زد. زنده ماندگان تا به خود آمدند دانشگاه مصلا بود و ایران گورستان و انقلاب ضد انقلاب.

باقر مؤمنی

۱۳۷۲/۷/۱۸

تک شماره: ۲ اورو

برای مکاتبه با ما میتوانید از آدرس الکترونیکی زیر استفاده کنید

Goun-e-Goun@hotmail.fr

خواننده گرامی، ماهنامه‌ای که در دست دارید تریبون آزادی است برای بحث و مناظره سالم در زمینه‌های علمی، اقتصادی، اجتماعی و... این نشریه به هیچ گروه و حزبی وابستگی نداشته و از هیچ گرایش خاصی پیروی نمی‌کند. هزینه طبع و نشر منظم گونه‌گون با کوشش و همکاری جمعی از ایرانیان آزاداندیش تأمین میگردد.

گونه‌گون حق آزادی بیان و قلم و فکر و اندیشه را محترم شمرده و برای درج مطالب نگارندگان خود محدودیت نظری قائل نیست مگر مقالاتی که در آن به شخص یا اشخاص حقیقی و حقوقی اهانت شده باشد.

دوره اول این نشریه از ژوئیه ۱۹۹۷ میلادی شروع و به ماه اکتبر دو هزار و شش میلادی پایان یافت. دوره دوم آن از نوامبر دو هزار و شش تا به امروز ادامه دارد.

که شرکت سهامی «وال استریت» بزانو درآمد، بر اثر نسبه خوری امپریالیسم آمریکا ورشکست شد. بانکهای صاحب نام، بنگاههای عظیم مالی و صنعتی و مستغلاتی... از پا درآمدند. اقتصاد اعتباری متداول، قربانی نوعی معاملات فرضی شده و گردش واقعی سرمایه در سطح ملی و بین المللی را بکلی فلج کرد. جنب و جوش میراث خواران استعمار کهن برای نجات بانکداران و صاحبان صنایع، بخاطر جلو گیری از سرعت سقوط ارزش سرمایه های خودی با جیب مردم... حکایت از آن دارد که بحران جاری خیلی بیخ پیدا کرده، میرساند که مکانیسم «تولید برای فروش» اصلا در امان نیست.

بیخود نیست که دول ریز و درشت امپریالیستی، خاصه آمریکائی و اروپائی، در کنار بعضی مساعدتهای «نا»چیز! مثل خریدن نهادها و بنگاههای ورشکسته - نهم اوت ۲۰۰۷ میلادی، آمریکا ۲۴ میلیارد دلار و اروپای قاره ۹۵ میلیارد اورو. پانزدهم سپتامبر ۲۰۰۷ میلادی، انگلیس ۶۰ میلیارد لیره استرلینگ. فوریه ۲۰۰۸ میلادی، ۱۵۰ میلیارد دلار. ژوئیه ۲۰۰۸ میلادی، ۳۰۰ میلیارد دلار. سپتامبر ۲۰۰۸ میلادی، یکبار ۲۰۰ میلیارد و یکبار هم ۸۵ میلیارد دلار برای «ملی» کردن دو نهاد مالی و یک شرکت بیمه - علاوه بر بیکار سازیهای آگاهانه و «قانونی»! تنزل مستمر دستمزدها، کاهش مداوم قدرت خرید مردم، تقلیل انواع خدمات «زائد» اجتماعی، تعطیل نوبتی مراکز آموزشی و امدادی و اداری «غیر» لازم در مسیر کاهش هرچه بیشتر ارزش کار و هزینه تولید، در همین یکی دو ماهه اخیر بیش از ۲۰۰۰ میلیارد دلار از پس انداز مردم را - بلاعوض - پیشکش سرمایه داران، نهادهای فاسد و بحران ساز کردند. از برنامه ۷۰۰ میلیارد دلاری جورج بوش صغیر و برنامه ۸۰۰ میلیارد دلاری اوباما گرفته تا برنامه ۴۲۸ میلیارد اروئی سارکوزی، ولخرجیهای «نا» تمام مرکل و براون و برلوسکونی و زاپاترو...

رشد معکوس «تولید و مصرف» از الزامات تحولات ساختاری، دلیل انقلابات اجتماعی است. بجهنم که جناب سناتور سرژ داسو پایان دوران زیست انگلی از قبل کار غیر را نمی پسندد...

رضا خسروی
